

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۳۵۸ - ۳۲۳

بررسی و نقد لیبرالیسم دولتی و نظام نمایندگی (مطالعه موردی: ایالات متحده و انگلستان)

محمد اسماعیل معتمدی^۱

خیراله پروین^۲

محمد جلالی^۳

چکیده

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال، با تمرکز بر دو نمونه برجسته، ایالات متحده و انگلستان، می‌پردازد. دولت کوچک لیبرال، بر اساس اصولی چون حمایت از آزادی فردی، حداقل مداخله دولت، و حاکمیت قانون شکل می‌گیرد. نظام نمایندگی به عنوان ابزاری اساسی برای تحقق اراده عمومی و تضمین عدالت اجتماعی در این چهارچوب نقش آفرینی می‌کند. نظام نمایندگی ایالات متحده، مبتنی بر تفکیک قوا، نظام دو مجلسی، و تأکید بر استقلال شاخه‌های حکومتی، فضایی برای تنوع منافع و نظارت متقابل ایجاد کرده است. این ساختار، علی‌رغم تضمین استقلال نمایندگان و پاسخ‌گویی دولت، با چالش‌هایی چون نفوذ گروه‌های فشار، قطب‌بندی سیاسی، و ضعف در تأمین منافع عمومی مواجه است. در مقابل، نظام نمایندگی انگلستان، با تمرکز بر هماهنگی میان قوه مقننه و مجریه و اتکای قوی بر مجلس عوام، کارآمدی بیش‌تری در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ارائه می‌دهد. با این حال، تمرکز قدرت در دست حزب حاکم و نخست‌وزیر و ضعف مجلس اعیان از جمله محدودیت‌های این نظام به شمار می‌رود. مقایسه تطبیقی این دو نظام نشان می‌دهد که هیچ‌یک از الگوهای دولت کوچک لیبرال نمی‌توانند به تنهایی پاسخگوی نیازهای پیچیده جوامع مدرن باشند. این نوشتار که به صورت توصیفی-تحلیلی انجام گرفته، بر ضرورت بازبینی و نوآوری در نظام‌های نمایندگی تأکید می‌کند تا ضمن حفظ اصول لیبرالیسم، ابزارهایی برای مقابله با چالش‌های نوظهور فراهم آید. بررسی نقاط قوت و ضعف این نظام‌ها، افقی نوین برای بهبود ساختارهای نمایندگی در دولت‌های کوچک لیبرال ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

دولت لیبرال، نظام نمایندگی، تفکیک قوا، نظام پارلمانی، نظام ریاستی.

۱. گروه حقوق عمومی، واحد علوم تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

Email: 0769148204@iau.ir

۲. گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: Khparvin@ut.ac.ir

۳. گروه حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

Email: m_jalali@sbu.ac.ir

پذیرش نهایی: ۱۴۰۴/۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۲۳

طرح مسأله

نظام نمایندگی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان دموکراسی، ابزار اصلی برای تحقق اراده عمومی و حفاظت از آزادی‌های فردی در دولت‌های مدرن به‌شمار می‌رود. این نظام، نه تنها به شهروندان اجازه می‌دهد تا از طریق نمایندگان خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت کنند، بلکه با ایجاد سازوکاری برای نظارت و کنترل قدرت، از تمرکز آن در دست یک فرد یا گروه خاص جلوگیری می‌کند. در این میان، دو نمونه برجسته از نظام‌های نمایندگی در چهارچوب دولت‌های کوچک لیبرال، یعنی ایالات متحده و انگلستان، نشان‌دهنده تنوع در طراحی و اجرای این مفهوم هستند. هر یک از این نظام‌ها، با الهام از اصول لیبرالیسم، راهبردهایی متمایز برای توازن میان آزادی فردی، عدالت اجتماعی، و اقتدار دولتی ارائه داده‌اند. نظام نمایندگی در ایالات متحده براساس تفکیک قوا طراحی شده است، به‌گونه‌ای که قوه مقننه، مجریه و قضائیه به‌طور مستقل از یک‌دیگر عمل می‌کنند و هر یک نقش خاصی در حفظ توازن قدرت ایفا می‌کنند. کنگره، متشکل از مجلس نمایندگان و سنا، نمایندگی مردم و ایالت‌ها را به‌طور هم‌زمان برعهده دارد و با قانون‌گذاری و نظارت بر قوه مجریه، سازوکاری برای پاسخگویی و شفافیت در حکومت فراهم می‌کند. از سوی دیگر، رئیس‌جمهور به‌عنوان رئیس قوه مجریه، نقش مهمی در اجرای قوانین و هدایت سیاست‌های کلان کشور ایفا می‌کند، اما استقلال وی از کنگره، گاه به تعارضات و بن‌بست‌های سیاسی منجر می‌شود. در مقابل، نظام نمایندگی انگلستان، با تأکید بر یکپارچگی میان قوه مقننه و مجریه، مدلی متفاوت از دموکراسی را ارائه می‌دهد. در این نظام، نخست‌وزیر و کابینه از میان نمایندگان مجلس عوام انتخاب می‌شوند و مسئولیت مستقیم در برابر این مجلس دارند. این ارتباط نزدیک میان دولت و پارلمان، به تسریع در تصمیم‌گیری‌ها و اجرای سیاست‌ها کمک کرده و از بروز تعارضات میان شاخه‌های حکومتی جلوگیری می‌کند. با این حال، تمرکز قدرت در دست حزب اکثریت و نخست‌وزیر، ممکن است تنوع دیدگاه‌ها و استقلال نمایندگان را محدود کند. مطالعه این دو نظام، که بازتاب‌دهنده دو رویکرد متفاوت به دموکراسی نمایندگی هستند، فرصتی

برای درک بهتر از مزایا و معایب هر یک فراهم می‌آورد. نظام نمایندگی ایالات متحده، با ساختار پیچیده خود، فضایی برای تنوع دیدگاه‌ها و نمایندگی گسترده‌تر منافع فراهم کرده است، اما گاه با چالش‌هایی چون نفوذ گروه‌های فشار و ناکارآمدی در مواجهه با بحران‌های سیاسی روبه‌روست. در مقابل، نظام انگلستان، با تمرکز بر هماهنگی میان قوا و کارایی در تصمیم‌گیری‌ها، توانسته است به پایداری بیش‌تری در حکمرانی دست یابد، اما هزینه آن، کاهش استقلال نمایندگان و نمایندگی ناکامل برخی از اقشار جامعه بوده است.

مقاله پیش‌رو تلاش دارد تا با تحلیل تطبیقی نظام‌های نمایندگی در ایالات متحده و انگلستان، نه تنها شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها را برجسته سازد، بلکه زمینه‌ای برای تأمل درباره چالش‌ها و فرصت‌های پیش‌روی دموکراسی‌های مدرن در چهارچوب دولت کوچک لیبرال فراهم کند. هدف این پژوهش، فراتر از یک مقایسه ساده، جست‌جوی راه‌حلی برای بهبود نظام‌های نمایندگی و تطبیق آن‌ها با نیازهای جوامع پیچیده امروز است. این مطالعه، با تأکید بر مفاهیمی چون تفکیک قوا، نقش احزاب سیاسی، تأثیر گروه‌های فشار، و کارایی نظام‌های انتخاباتی، تلاش دارد تا راه‌حلی میان توازن نظری و چالش‌های عملی دموکراسی ارائه دهد. در جهان امروز که جوامع با بحران‌های پیچیده‌ای چون نابرابری اجتماعی، قطب‌بندی سیاسی، و چالش‌های محیط‌زیستی روبه‌رو هستند، اهمیت نظام‌های نمایندگی بیش از پیش آشکار شده است. این نظام‌ها، اگرچه ابزارهایی برای تحقق اراده عمومی هستند، اما بدون اصلاح و تطبیق مداوم نمی‌توانند به‌طور کامل به اهداف خود دست یابند. بررسی نظام‌های نمایندگی ایالات متحده و انگلستان، با توجه به زمینه‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت، به ما نشان می‌دهد که هیچ نظامی کامل نیست و حتی موفق‌ترین مدل‌های دموکراسی نیز نیازمند بازنگری و نوآوری برای پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر زمانه هستند. این پژوهش، با رویکردی تحلیلی و تطبیقی، بر آن است تا از طریق بررسی نقاط قوت و ضعف این دو نظام، به فهم عمیق‌تری از چگونگی عملکرد نظام‌های نمایندگی در دولت‌های کوچک لیبرال دست یابد. امید است که این تحلیل، گامی در جهت بهبود سازوکارهای نمایندگی و تحقق بهتر اهداف دموکراسی در جوامع مدرن باشد.

۱. چهارچوب و مبانی نظری

چهارچوب و مبانی نظری پژوهش پیش رو بر سه محور اصلی استوار است که هر یک از آن‌ها نقشی کلیدی در تبیین موضوع ایفا می‌کنند. نخست، اصول دولت کوچک لیبرال به‌عنوان زیربنای مفهومی این نظام سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. دولت کوچک لیبرال بر اساس نظریات اندیشمندانی هم‌چون آدام اسمیت و جان لاک شکل گرفته است که بر محدود کردن قدرت دولت و حمایت از آزادی‌های فردی تأکید داشته‌اند. در این چهارچوب، دولت به‌جای ایفای نقش مستقیم در اقتصاد و جامعه، به فراهم کردن شرایطی برای رشد آزادانه افراد و تضمین حقوق و تکالیف آن‌ها می‌پردازد. اصل بنیادین این نظام بر آن است که دولت نباید فراتر از وظایف محدود خود عمل کند تا مبادا آزادی فردی به خطر افتد. این اصول، بنیانی برای تحلیل چگونگی کارکرد نظام نمایندگی در چنین دولتی فراهم می‌آورد. نظام نمایندگی به‌عنوان محور دوم این چهارچوب، سازوکاری است که از طریق آن، افراد جامعه می‌توانند در فرایند تصمیم‌گیری‌های دولتی مشارکت کنند و آزادی‌ها و حقوق خود را به نحو بهتری حفاظت نمایند. نظام نمایندگی نه تنها ابزاری برای حفظ عدالت و جلوگیری از تمرکز قدرت است، بلکه راه‌کاری است برای توازن میان آزادی فردی و اقتدار دولتی. در دولت کوچک لیبرال، نمایندگان منتخب باید تعهدی جدی نسبت به حفظ حقوق شهروندان و جلوگیری از تجاوز به آزادی‌های آنان داشته باشند. این نظام در عین حال، با چالش‌هایی نظیر نفوذ گروه‌های فشار، پیچیدگی‌های قانون‌گذاری و عدم پاسخ‌گویی سریع به نیازهای جامعه مواجه است که باید در تحلیل‌ها مدنظر قرار گیرد. در محور سوم، مبانی پیشینه نظری و عملی مطالعات مرتبط با دولت کوچک لیبرال و نظام نمایندگی بررسی می‌شود. پژوهش‌های متعددی در این زمینه انجام شده است که جنبه‌های نظری، مانند تأثیر لیبرالیسم بر کاهش نقش دولت و کارکرد نمایندگی در تحقق اصول دموکراتیک، و هم‌چنین جنبه‌های عملی، نظیر بررسی عملکرد دولت‌های کوچک لیبرال در کشورهای مختلف، را پوشش می‌دهند. به این ترتیب، چهارچوب نظری این پژوهش تلاش دارد تا با تلفیق مبانی مفهومی و پیشینه تجربی، بستری

مناسب برای بررسی نقادانه عملکرد نظام نمایندگی در دو نمونه دولت کوچک لیبرال فراهم آورد. این تحلیل می‌تواند به درک عمیق‌تر از نحوه ارتباط آزادی، عدالت و نمایندگی در این دولت‌ها کمک کند

۱-۱. اصول دولت کوچک لیبرال

اصول دولت کوچک لیبرال بر دو رکن اصلی استوار است که هر یک بنیانی اساسی برای تبیین عملکرد و فلسفه وجودی این نوع دولت محسوب می‌شوند: حمایت از آزادی فردی و حداقل مداخله دولت (لاک، ۱۳۹۲: ۱۶)، و حکومت محدود با تأکید بر نقش اقتصادی آدام اسمیت. این اصول، به طور عمیق در نظریات لیبرالیسم کلاسیک ریشه دارند و مبانی فکری آن‌ها را می‌توان در آثار متفکرانی هم‌چون جان لاک، آدام اسمیت و جان استوارت میل یافت.

۱-۱-۱. حمایت از آزادی فردی و حداقل مداخله دولت

لیبرالیسم کلاسیک به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین جریان‌های فکری عصر جدید، همواره بر آزادی فردی به‌عنوان یک حق طبیعی و غیرقابل انکار تأکید داشته است. در این دیدگاه، آزادی فردی به معنای توانایی افراد برای تصمیم‌گیری مستقل در زندگی شخصی، اجتماعی و اقتصادی خود بدون مداخله نهادهای خارجی، به‌ویژه دولت، تعریف می‌شود (هلد، ۱۳۶۹: ۲۶۰). جان لاک به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران این مکتب فکری، بر این باور بود که دولت‌ها تنها زمانی مشروعیت دارند که وظیفه حفاظت از حقوق طبیعی انسان‌ها را برعهده بگیرند؛ حقوقی هم‌چون حیات، آزادی و مالکیت. حمایت از آزادی فردی در دولت کوچک لیبرال، خود را به‌وضوح در کاهش نقش دولت نشان می‌دهد (شهریاری و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۶۳۱). این دولت، برخلاف دولت‌های بزرگ رفاهی یا سوسیالیستی، نقش خود را به حداقل رسانده و صرفاً در حوزه‌هایی چون تأمین امنیت عمومی، تضمین اجرای قوانین، و ارائه خدمات پایه‌ای محدود باقی می‌ماند. این امر ریشه در این باور دارد که هرگونه گسترش فعالیت‌های دولت، به معنای کاهش آزادی افراد است. به‌عبارت دیگر، گسترش بوروکراسی و مقررات دولتی می‌تواند مانعی برای

خلاقیت، ابتکار عمل و شکوفایی فردی باشد. یکی از پیامدهای عملی این اصل، ایجاد یک نظام سیاسی و اقتصادی است که در آن افراد آزادی انتخاب دارند و می‌توانند بدون ترس از مداخلات غیرضروری دولت، در عرصه‌های مختلف جامعه مشارکت کنند (زاهدی مازندرانی، ۱۳۷۹: ۸۹۷). برای مثال، در دولت کوچک لیبرال، شهروندان می‌توانند آزادانه شغل خود را انتخاب کنند، کسب و کار راه‌اندازی کنند و در چهارچوب قوانین، مالکیت خصوصی خود را حفظ کنند. این آزادی اقتصادی و اجتماعی، در نهایت به تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری و استقلال در جامعه منجر می‌شود. با این حال، این اصل در عمل با چالش‌هایی نیز همراه بوده است. منتقدان معتقدند که کاهش مداخله دولت ممکن است منجر به نابرابری اجتماعی و اقتصادی شود، چراکه افراد و گروه‌هایی که از منابع بیش‌تری برخوردارند، توانایی بیش‌تری برای بهره‌برداری از فرصت‌ها خواهند داشت. از این رو، طرفداران دولت کوچک لیبرال باید راه‌کارهایی برای ایجاد تعادل میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی ارائه دهند تا از نقض اصول اساسی این مکتب جلوگیری شود (جمشیدی و شیروذبزرگی، ۱۴۰۰: ۱۱۷).

۲-۱-۱. حکومت محدود و نقش اقتصادی آدام اسمیت

دومین اصل کلیدی دولت کوچک لیبرال، حکومت محدود است که تأکید آن بر تعریف دقیق و محدودیت‌های روشن برای دامنه قدرت و مسئولیت‌های دولت است. این ایده، ریشه در نگرانی‌های تاریخی درباره تمرکز بیش از حد قدرت در دست حکومت‌ها دارد. از دیدگاه لیبرال‌ها، قدرت متمرکز نه تنها آزادی فردی را تهدید می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز فساد، سوءاستفاده و کاهش کارایی نظام حکمرانی شود (اخوان، ۱۳۷۸: ۸۸). آدام اسمیت، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متفکران اقتصاد کلاسیک، در کتاب معروف خود *ثروت ملل*^۱، مفهوم حکومت محدود را با تأکید بر نقش اقتصادی دولت مطرح کرد. اسمیت استدلال می‌کند که اقتصاد آزاد و بازارهای خودتنظیم، بهترین ابزار برای تخصیص بهینه منابع و ایجاد تعادل در جامعه هستند. او معتقد بود که دولت‌ها نباید

1. *The Wealth of Nations (1776)*

به طور مستقیم در فعالیت‌های اقتصادی مداخله کنند، بلکه باید به سه وظیفه اصلی محدود شوند: حفاظت از کشور در برابر تهدیدات خارجی، تأمین عدالت داخلی، و ارائه خدمات عمومی که بازار قادر به تأمین آن‌ها نیست (مانند زیرساخت‌های اساسی) (Smith, 2005: 341). نظریه دست نامرئی اسمیت، که بیانگر تنظیم طبیعی بازار از طریق رقابت و پیگیری منافع شخصی است، به طور مستقیم مبنای اقتصاد دولت کوچک لیبرال قرار گرفت. در این دیدگاه، بازار آزاد بهترین راه کار برای تقویت خلاقیت، افزایش بهره‌وری و تحقق رشد پایدار اقتصادی است. دولت‌ها در این نظام، تنها در مواردی که بازار قادر به حل مشکلات خاصی نیست، مانند تأمین کالاهای عمومی یا مدیریت بحران‌های اقتصادی، دخالت می‌کنند (ژید و ریست، ۱۳۴۷: ۱۰۷-۱۰۶). حکومت محدود، فراتر از حوزه اقتصادی، به تنظیم دقیق اختیارات و وظایف تمامی نهادهای حکومتی نیز گسترش می‌یابد. تفکیک قوا به عنوان یکی از اصول بنیادین حکومت محدود، تضمین می‌کند که قدرت در دست یک نهاد یا فرد متمرکز نشود. این اصل، که برای اولین بار توسط منتسکیو مطرح شد، در دولت‌های کوچک لیبرال نقش مهمی در حفظ تعادل میان قوای مقننه، مجریه و قضاییه ایفا می‌کند (de Montesquieu, 2001: 173). با وجود این، ایده حکومت محدود نیز با چالش‌هایی همراه است. یکی از این چالش‌ها، نیاز به تعیین دقیق مرزهای اختیارات دولت است که در بسیاری از موارد، منجر به اختلاف نظرهای نظری و عملی شده است. هم‌چنین، محدودیت بیش از حد دولت ممکن است منجر به ناتوانی در پاسخ‌گویی به بحران‌های اجتماعی یا اقتصادی شود (Wallis, 2017: 3).

۲-۱. مفهوم و کارکرد نظام نمایندگی

نظام نمایندگی به عنوان یکی از ارکان اصلی دولت‌های مدرن، سازوکاری است که از طریق آن مردم می‌توانند در فرآیند تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت کنند. این نظام به ویژه در دولت کوچک لیبرال، نقشی محوری در تضمین آزادی و عدالت ایفا می‌کند و به عنوان پلی میان مردم و حکومت، از تمرکز قدرت و نقض حقوق فردی جلوگیری می‌نماید (Nasstrom, 2007: 626). برای فهم دقیق مفهوم و کارکرد نظام نمایندگی در این چهارچوب، بررسی ابعاد نظری و عملی آن ضروری است.

۱-۲-۱. مفهوم نظام نمایندگی

نظام نمایندگی، در ساده‌ترین تعریف، سازوکاری است که طی آن مردم از طریق انتخاب نمایندگان خود، اراده‌شان را در حکومت اعمال می‌کنند. این مفهوم بر این ایده استوار است که در جوامع بزرگ و پیچیده مدرن، مشارکت مستقیم همه افراد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی غیرعملی است و به همین دلیل، نمایندگانی انتخاب می‌شوند تا اراده عمومی را نمایندگی و اجرا کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۳: ۳۰۷). از منظر لیبرالیسم کلاسیک، نظام نمایندگی بخشی از ساختار دموکراتیک است که هدف آن تضمین آزادی فردی و جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک فرد یا گروه خاص است. جان استوارت میل، یکی از اندیشمندان برجسته لیبرالیسم، معتقد بود که نمایندگی سیاسی ابزار مؤثری برای حفاظت از منافع عمومی و جلوگیری از خودکامگی است. وی تأکید داشت که نمایندگان منتخب باید نه تنها اراده رأی‌دهندگان خود را منعکس کنند، بلکه در چهارچوب ارزش‌های دموکراتیک، تصمیماتی اتخاذ کنند که به نفع کل جامعه باشد (استوارت میل، ۱۳۸۶: ۲۷). نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال، تعهدی دوگانه دارد: از یک سو، نمایندگان باید خواسته‌های مردم را در سیاست‌گذاری‌ها منعکس کنند و از سوی دیگر، وظیفه دارند که آزادی‌های فردی و عدالت اجتماعی را در برابر هرگونه تجاوز احتمالی دولت حفظ کنند. این تعهد، نشان‌دهنده نقش مهم نظام نمایندگی در ایجاد توازن میان آزادی و قدرت دولت است (مردیها، ۱۳۹۹: ۳۸).

۱-۲-۲. کارکرد نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال

در دولت کوچک لیبرال، نظام نمایندگی به‌عنوان ابزاری کلیدی برای اجرایی کردن اصول بنیادی این دولت عمل می‌کند. این نظام از چند جهت اهمیت ویژه دارد:

۱-۲-۲-۱. حفاظت از آزادی فردی

نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال با ارائه فرصت مشارکت غیرمستقیم به شهروندان، تضمین می‌کند که تصمیم‌گیری‌های حکومتی مطابق با حقوق و آزادی‌های افراد باشد. نمایندگان منتخب به‌عنوان مدافعان آزادی، موظفند سیاست‌هایی را تدوین و

تصویب کنند که مداخله دولت را به حداقل برساند و حقوق فردی را حفظ کند (Raadt, 2009: 318).

۲-۲-۱. پاسخ‌گویی و شفافیت

یکی از ویژگی‌های کلیدی نظام نمایندگی، پاسخ‌گویی نمایندگان به رأی‌دهندگان است. این پاسخ‌گویی، از طریق انتخابات منظم و امکان تغییر نمایندگان، به مردم قدرت کنترل حکومت را می‌دهد. در دولت کوچک لیبرال، این شفافیت و پاسخ‌گویی تضمین می‌کند که قدرت حکومت محدود باقی بماند و از سوءاستفاده احتمالی جلوگیری شود. (Coben, 2005: 23).

۳-۲-۱. توازن قوا

در چهارچوب دولت کوچک لیبرال، نظام نمایندگی بخشی از ساختار تفکیک قوا است. نمایندگان منتخب در قوه مقننه، از طریق قانون‌گذاری و نظارت بر قوه مجریه، قدرت دولت را کنترل می‌کنند. این نقش، تضمین‌کننده محدودیت حکومت و جلوگیری از تمرکز قدرت در یک نهاد یا شخص خاص است (طباطبایی، ۱۳۹۶: ۸).

۴-۲-۱. نمایندگی اراده عمومی

نظام نمایندگی به دولت کوچک لیبرال اجازه می‌دهد که با وجود محدودیت‌هایش، اراده عمومی را به نحو مؤثری نمایندگی کند. این نظام، سازوکاری برای بیان تنوع نظرات و منافع مختلف در جامعه است که در دولت‌های لیبرال، اهمیت ویژه‌ای دارد (Cabannes, 2007: 100).

۵-۲-۱. ایجاد مشروعیت سیاسی

نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال، مشروعیت حکومت را از طریق انتخابات آزاد و منصفانه تأمین می‌کند. این نظام، مبنای رضایت عمومی و پذیرش قوانین و سیاست‌های دولت از سوی مردم است که برای بقای یک دولت لیبرال ضروری است (لاگلین، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

۳-۱. چالش‌های نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال

نظام نمایندگی، اگرچه یکی از مؤثرترین سازوکارها برای تضمین آزادی و عدالت در دولت‌های لیبرال به شمار می‌رود، اما در عمل با چالش‌های متعددی روبه‌رو است. این چالش‌ها عمدتاً از پیچیدگی‌های نظری و عملی ناشی می‌شوند که دولت‌های مدرن در تلاش برای ایجاد توازن میان آزادی فردی، عدالت اجتماعی و کارایی حکمرانی با آن مواجه‌اند. در دولت کوچک لیبرال، این چالش‌ها می‌توانند بر عملکرد نظام نمایندگی تأثیر بگذارند و اهداف آن را به خطر اندازند.

۱-۳-۱. تأثیر گروه‌های فشار و لابی‌ها

یکی از اساسی‌ترین چالش‌های نظام نمایندگی در دولت‌های کوچک لیبرال، نفوذ گروه‌های فشار و لابی‌های قدرتمند است. این گروه‌ها اغلب منابع مالی و سازمانی گسترده‌ای دارند که می‌توانند بر تصمیم‌گیری نمایندگان منتخب تأثیر بگذارند. در حالی که نظام نمایندگی برای بیان اراده عمومی طراحی شده است، حضور چنین گروه‌هایی می‌تواند باعث شود که نمایندگان به جای تأمین منافع عمومی، منافع گروه‌های خاص را ترجیح دهند. این مسئله به‌ویژه در کشورهایمانند ایالات متحده مشهود است، جایی که لابی‌های اقتصادی و سیاسی تأثیر چشم‌گیری بر فرآیند قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری دارند (دارآفرین و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۴۲).

۲-۳-۱. کاهش مداخله دولت و خلأ در پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه

دولت کوچک لیبرال با کاهش نقش و مسئولیت‌های خود، گاهی از پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی جامعه باز می‌ماند. این امر می‌تواند نمایندگان منتخب را در موقعیت دشواری قرار دهد، زیرا آن‌ها باید میان پایبندی به اصول لیبرالیسم و برآوردن نیازهای فوری مردم تعادل برقرار کنند. برای مثال، در زمینه‌هایی مانند بهداشت عمومی، آموزش یا تأمین اجتماعی، محدودیت در مداخله دولت ممکن است منجر به ایجاد نابرابری‌های اجتماعی شود. نمایندگان در چنین شرایطی با چالش‌های اخلاقی و سیاسی مواجه می‌شوند که می‌تواند اعتماد عمومی به نظام نمایندگی را کاهش دهد (کیندلبرگر، ۱۳۵۱: ۲۳۱/۱-۲۲۹).

۳-۳-۱. نبود سازوکارهای کافی برای نظارت بر نمایندگان

در بسیاری از دولت‌های کوچک لیبرال، نظارت مؤثر و کارآمد بر عملکرد نمایندگان به خوبی تضمین نشده است. اگرچه انتخابات دوره‌ای یکی از ابزارهای کلیدی برای کنترل قدرت نمایندگان محسوب می‌شود، اما این ابزار به تنهایی کافی نیست. در برخی موارد، نمایندگان ممکن است در دوره‌ای که تا انتخابات بعدی باقی مانده، تصمیماتی اتخاذ کنند که با منافع عمومی در تضاد باشد، زیرا اطمینان دارند که پاسخ‌گویی فوری از آن‌ها خواسته نخواهد شد. این خلأ نظارتی می‌تواند موجب سوءاستفاده از قدرت یا نادیده گرفتن اراده عمومی شود (راعی، ۱۳۹۱: ۱۸۳).

۳-۳-۴. تأثیر نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بر نمایندگی عادلانه

یکی دیگر از چالش‌های مهم نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال، تأثیر نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بر فرآیند انتخابات و تصمیم‌گیری است. افرادی که از منابع اقتصادی و اجتماعی بیش‌تری برخوردارند، معمولاً دسترسی بهتری به نمایندگان و سیاست‌گذاران دارند و می‌توانند از این منابع برای تأثیرگذاری بر تصمیمات حکومتی استفاده کنند. این مسئله می‌تواند منجر به بازتولید نابرابری‌ها در جامعه شود و نمایندگی عادلانه را تضعیف کند (Hess, 2001: 172).

۳-۳-۵. تأثیر قطب‌بندی سیاسی و اجتماعی

در برخی دولت‌های کوچک لیبرال، مانند ایالات متحده، قطب‌بندی سیاسی و اجتماعی می‌تواند به چالشی جدی برای نظام نمایندگی تبدیل شود. این قطب‌بندی، که اغلب ناشی از اختلافات ایدئولوژیک یا فرهنگی عمیق است، ممکن است مانع از تصمیم‌گیری‌های جمعی شود. نمایندگان در چنین شرایطی، به جای تمرکز بر منافع عمومی، ممکن است به تأمین منافع جناحی یا گروه خاص خود تمایل پیدا کنند، که این امر می‌تواند کارایی نظام نمایندگی را به خطر اندازد (Mann & Ornstein, 2012: 86).

۴-۱. مبانی پیشینه نظری و عملی

بررسی مبانی پیشینه نظری و عملی، بستر مناسبی برای تحلیل موضوع نظام نمایندگی در دولت کوچک لیبرال فراهم می‌کند. این پیشینه به ما کمک می‌کند تا هم درک عمیق‌تری از اصول نظری حاکم بر دولت کوچک لیبرال و نقش نظام نمایندگی پیدا کنیم و هم به شناسایی نقاط قوت و ضعف این مبانی نظری پردازیم. این بخش شامل دو محور اصلی است: پیشینه نظری که به مفاهیم و دیدگاه‌های نظریه پردازان می‌پردازد و پیشینه عملی که شامل تجارب تاریخی و تطبیقی کشورهای لیبرال، به ویژه ایالات متحده و انگلستان، است.

۱-۴-۱. پیشینه نظری

پیشینه نظری نظام نمایندگی و دولت کوچک لیبرال، به اندیشه‌هایی بازمی‌گردد که از عصر روشنگری آغاز شده و در دوران مدرن تکامل یافته‌اند. جان لاک، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متفکران لیبرالیسم کلاسیک، نخستین کسی بود که بر آزادی فردی و محدودیت دولت تأکید کرد. لاک با ارائه نظریه قرارداد اجتماعی، بیان داشت که دولت‌ها مشروعیت خود را از رضایت شهروندان کسب می‌کنند و تنها برای حفاظت از حقوق طبیعی آن‌ها، نظیر حیات، آزادی، و مالکیت، مشروعیت دارند. این دیدگاه اساس مفهوم حکومت محدود را شکل داد (Locke, 1997:137). در ادامه، جان استوارت میل با تمرکز بر آزادی فردی و دخالت حداقلی دولت، نظام نمایندگی را به‌عنوان یکی از ابزارهای ضروری برای تحقق اهداف دولت لیبرال معرفی کرد. او بر این باور بود که نظام نمایندگی می‌تواند از تمرکز قدرت جلوگیری کرده و آزادی‌های فردی را در چهارچوب قانون تضمین کند. میل هم‌چنین به اهمیت آموزش و آگاهی عمومی برای کارآمدی این نظام تأکید داشت و معتقد بود که نمایندگان باید نماینده تنوع نظرات و منافع جامعه باشند (استوارت میل، ۱۳۸۶: ۲۷). آدام اسمیت، در حوزه اقتصاد، مفهوم بازار آزاد و دست‌نمائی را به‌عنوان اصول اساسی دولت کوچک لیبرال معرفی کرد. او بر این باور بود که مداخله حداقلی دولت در اقتصاد، می‌تواند به تخصیص بهینه منابع و ارتقای رفاه عمومی منجر شود (Smith, 2005:341). این نظریات در کنار هم، پایه‌های نظری برای درک ارتباط میان دولت کوچک لیبرال و نظام نمایندگی را فراهم آوردند. در قرن بیستم، نظریه پردازانی نظیر

رابرت دال و جوزف شومپتر به تحلیل کارکرد نظام نمایندگی در دموکراسی‌های مدرن پرداختند. دال با طرح مفهوم «چندسالاری»^۱ بیان داشت که نظام نمایندگی باید به گونه‌ای طراحی شود که از مشارکت گسترده شهروندان حمایت کند (دال، ۱۳۸۹: ۱۸۴). شومپتر نیز در نظریه دموکراسی رقابتی یا نخبه‌گرای خود،^۲ نظام نمایندگی را سازوکاری معرفی کرد که از طریق آن، مردم به انتخاب میان نخبگان سیاسی می‌پردازند (شومپتر، ۱۳۷۵: ۳۲۰). این نظریات، نقش نظام نمایندگی در مدیریت تعارضات اجتماعی و توازن قدرت در دولت‌های لیبرال را برجسته کردند.

۲-۴-۱. پیشینه عملی

در حوزه عملی، تجارب کشورهای مختلف در اجرای نظام نمایندگی، اطلاعات ارزشمندی برای تحلیل دولت کوچک لیبرال ارائه می‌دهد. ایالات متحده و انگلستان به‌عنوان نمونه‌های برجسته دولت‌های لیبرال، هر یک مدل‌های متفاوتی از نظام نمایندگی را پیاده کرده‌اند. در ایالات متحده، نظام نمایندگی بر پایه اصول تفکیک قوا و توازن قدرت بنا شده است. این کشور با استفاده از نظام دو مجلسی (کنگره)، تلاش کرده است تا نمایندگی گسترده‌ای از اقشار مختلف جامعه فراهم کند. مجلس نمایندگان با نمایندگی مستقیم مردم و سنا با نمایندگی ایالت‌ها، نمونه‌ای از تنوع در نظام نمایندگی را ارائه می‌دهند. با این حال، نفوذ گروه‌های فشار و تأثیر منابع مالی بر انتخابات، از جمله چالش‌هایی بوده که عملکرد این نظام را تحت تأثیر قرار داده است (محمدپناه، ۱۳۸۹: ۱۳۱). در انگلستان، نظام نمایندگی مبتنی بر پارلمان و نخست‌وزیری است. مجلس عوام به‌عنوان رکن اصلی این نظام، نقش مهمی در قانون‌گذاری و نظارت بر دولت ایفا می‌کند. این کشور، با تأکید بر وحدت پارلمانی و مسئولیت نخست‌وزیر در برابر نمایندگان، مدلی متفاوت از نمایندگی را ارائه کرده است. با این حال، تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر و کابینه، گاه به انتقاداتی درباره کاهش نقش نمایندگان و ضعف در تنوع تصمیم‌گیری‌ها منجر شده است (بارز، ۱۳۶۵: ۷۳). علاوه بر این، تجربیات تاریخی مانند جنبش‌های

1. Polyarchy

2. Elitist Democracy

دموکراتیک قرن نوزدهم و اصلاحات انتخاباتی در هر دو کشور، نقش مهمی در شکل‌گیری نظام‌های نمایندگی مدرن ایفا کرده‌اند. این اصلاحات نشان‌دهنده تلاش برای پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر جوامع و تقویت اصول لیبرالیسم در چهارچوب نظام نمایندگی بوده‌اند (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۱۹).

۲. بررسی موردی ایالات متحده

ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان یکی از نمونه‌های برجسته دولت کوچک لیبرال، دارای نظامی نمایندگی است که بر پایه اصول تفکیک قوا، حکومت محدود، و آزادی‌های فردی بنا شده است. این کشور، با استفاده از ساختار فدرال و نظام دو مجلسی،^۱ مدلی منحصر به فرد از نمایندگی را ارائه می‌دهد که تلاش دارد توازن میان قدرت دولت و حقوق شهروندان را حفظ کند. قانون اساسی ایالات متحده، به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین قوانین اساسی جهان، چهارچوبی قانونی برای این ساختار فراهم کرده و اصول لیبرالیسم را در قالب یک نظام حکومتی عملی کرده است (تاری وردی، ۱۴۰۲: ۶۶۳). نظام نمایندگی در ایالات متحده با ترکیب ارزش‌های دموکراتیک و اصول لیبرالیسم، به‌ویژه بر نقش مردم در تصمیم‌گیری‌ها تأکید دارد. مجلس نمایندگان و سنا، به‌عنوان دو رکن‌کنگره، ابزارهایی برای بیان اراده عمومی و تأمین منافع ایالت‌ها هستند. این نظام، با ایجاد فضایی برای مشارکت گسترده و متوازن، تلاش دارد تا از تمرکز قدرت در دست یک فرد یا نهاد جلوگیری کند (محمدزاده، ۱۳۸۹: ۱۳۱). با این حال، نظام نمایندگی آمریکا در عمل با چالش‌هایی نظیر نفوذ گروه‌های فشار، پول در سیاست، و قطب‌بندی سیاسی روبه‌رو بوده است. این چالش‌ها، گاه باعث می‌شوند که اصول بنیادین دولت کوچک لیبرال، نظیر کاهش مداخله دولت و حمایت از آزادی فردی، به‌طور کامل محقق نشود. این بخش به بررسی نظام نمایندگی ایالات متحده در سه محور اصلی می‌پردازد: ساختار نظام نمایندگی، ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در این کشور، و نقاط قوت و ضعف این نظام. هر یک از این محورها، دیدگاهی جامع درباره عملکرد نظام نمایندگی آمریکا در چارچوب اصول

دولت کوچک لیبرال ارائه می دهند

۲-۱. ساختار نظام نمایندگی در ایالات متحده

نظام نمایندگی ایالات متحده، به عنوان یکی از قدیمی ترین و پیچیده ترین نظام های دموکراتیک جهان، بر پایه اصول قانون اساسی این کشور بنا شده است. ساختار نمایندگی در ایالات متحده ترکیبی از نظام فدرال و تفکیک قوا است که به مردم امکان مشارکت غیرمستقیم در تصمیم گیری های سیاسی را می دهد. این نظام تلاش دارد تا توازن میان حکومت مرکزی و ایالت ها را حفظ کند و هم زمان، آزادی های فردی و عدالت را تأمین نماید. ساختار نمایندگی در ایالات متحده، عمدتاً از دو نهاد اصلی تشکیل شده است: مجلس نمایندگان و مجلس سنا که به طور مشترک کنگره ایالات متحده را تشکیل می دهند. این دو نهاد، با داشتن وظایف متفاوت اما مکمل، سازوکار قانون گذاری و نظارت بر قوه مجریه را عملی می سازند (تنک، ۱۳۷۴: ۱۸).

۲-۱-۱. مجلس نمایندگان

مجلس نمایندگان، که به عنوان خانه اصلی نمایندگی مستقیم مردم شناخته می شود، از نمایندگان تشکیل شده است که بر اساس جمعیت هر ایالت انتخاب می شوند. تعداد نمایندگان هر ایالت در این مجلس متناسب با جمعیت آن است و کل تعداد نمایندگان در حال حاضر ۴۳۵ نفر است. هر نماینده برای یک دوره دو ساله انتخاب می شود که این مدت زمان کوتاه به هدف افزایش پاسخ گویی نمایندگان به رأی دهندگان طراحی شده است. نقش اصلی مجلس نمایندگان در قانون گذاری، ارائه طرح های مالیاتی و بودجه ای است. این ویژگی، اهمیت ویژه ای به مجلس می دهد زیرا قدرت کنترل بر منابع مالی یکی از مهم ترین ابزارها برای نظارت بر قوه مجریه است. علاوه بر این، مجلس نمایندگان نقش مهمی در نظارت بر دولت، بررسی سیاست ها، و استیضاح مقامات دولتی ایفا می کند (استون، ۱۳۸۸: ۲۴).

۲-۱-۲. مجلس سنا

مجلس سنا، به‌عنوان نماینده ایالت‌ها در ساختار فدرال، از دو سناتور برای هر ایالت تشکیل شده است، صرف نظر از جمعیت آن. این ترتیب به هدف ایجاد توازن قدرت میان ایالت‌های بزرگ و کوچک طراحی شده است. در حال حاضر، مجلس سنا ۱۰۰ عضو دارد که هر کدام برای یک دوره شش‌ساله انتخاب می‌شوند. دوره طولانی‌تر سناتورها نسبت به نمایندگان مجلس، به هدف حفظ ثبات و کاهش تأثیرپذیری آن‌ها از تغییرات کوتاه‌مدت افکار عمومی است. نقش مجلس سنا شامل تأیید معاهدات بین‌المللی، تصویب انتصاب‌های مهم دولتی (مانند وزرا و قضات دیوان عالی)، و بررسی طرح‌های قانونی است. مجلس سنا هم‌چنین قدرت ویژه‌ای در فرایند استیضاح دارد، به طوری که پس از تصویب اتهامات در مجلس نمایندگان، جلسات محاکمه استیضاح در سنا برگزار می‌شود (استون، ۱۳۸۸: ۲۶).

نظام دو مجلسی کنگره ایالات متحده، یکی از ویژگی‌های برجسته ساختار نمایندگی این کشور است. این نظام با تقسیم قدرت میان مجلس نمایندگان و سنا، از تمرکز قدرت در یک نهاد جلوگیری می‌کند. طرح‌های قانونی معمولاً باید در هر دو مجلس به تصویب برسند تا به قانون تبدیل شوند. این سازوکار، تضمینی برای ایجاد تعادل میان منافع مردم (در مجلس نمایندگان) و منافع ایالت‌ها (در مجلس سنا) است (Todd, 1999: 7). کنگره ایالات متحده در چهارچوب اصل تفکیک قوا، نقشی کلیدی در نظارت بر قوه مجریه ایفا می‌کند. این نهاد، از طریق وظایف قانون‌گذاری، نظارتی و بودجه‌ای خود، تضمین می‌کند که قدرت ریاست جمهوری و دستگاه اجرایی محدود و پاسخ‌گو باقی بماند. تفکیک قوا هم‌چنین به کنگره اجازه می‌دهد تا از سوءاستفاده احتمالی قدرت توسط دولت جلوگیری کرده و حقوق شهروندان را حفظ کند (محمودی و همکاران، ۱۴۰۳: ۹). با این حال، ساختار نظام نمایندگی ایالات متحده، علی‌رغم مزایای آن، با چالش‌هایی نیز روبه‌رو است. یکی از این چالش‌ها، نقش پررنگ پول در انتخابات است که می‌تواند بر انتخاب نمایندگان تأثیر بگذارد و باعث تقویت نفوذ گروه‌های فشار شود. علاوه بر این، تفاوت در توزیع نمایندگان مجلس نمایندگان و سنا ممکن است منجر به نادیده گرفتن منافع برخی از اقلیت‌ها یا ایالت‌های پرجمعیت شود (لاگلین، ۱۳۸۸: ۱۴۲-۱۳۷).

۲-۲. ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده

ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یکی از نمونه‌های برجسته دولت کوچک لیبرال، بر پایه اصولی نظیر آزادی فردی، محدودیت قدرت دولت، و تأکید بر نقش بازار آزاد بنا شده است. این اصول، که عمیقاً در قانون اساسی و نظام سیاسی این کشور ریشه دارند، مبنای نظری و عملی برای عملکرد دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده فراهم کرده‌اند. در این بخش، ویژگی‌های کلیدی دولت کوچک لیبرال در این کشور، از جمله نقش قانون اساسی، آزادی‌های فردی، حکومت محدود، و تأثیر بازار آزاد، بررسی می‌شوند.

۱-۲-۲. قانون اساسی و محدودیت قدرت دولت

قانون اساسی ایالات متحده، به‌عنوان سندی که اصول بنیادی حکمرانی در این کشور را تعیین می‌کند، نقش محوری در محدود کردن قدرت دولت ایفا می‌کند (مرکز مالگیری، ۱۳۸۵: ۶). این قانون، با تفکیک قوا میان سه شاخه اصلی حکومت (مجریه، مقننه، و قضائیه)، سازوکاری ایجاد کرده است که از تمرکز قدرت در دست یک نهاد یا فرد جلوگیری کند. اصل تفکیک قوا، همراه با نظارت و تعادل میان شاخه‌های حکومتی، تضمین می‌کند که هیچ‌یک از آن‌ها نتوانند از اختیارات خود سوءاستفاده کنند. در چهارچوب دولت کوچک لیبرال، این محدودیت‌ها براساس این باور طراحی شده‌اند که قدرت متمرکز دولتی می‌تواند تهدیدی جدی برای آزادی‌های فردی باشد (Sadashva, 2008: 7). به همین دلیل، قانون اساسی ایالات متحده تأکید ویژه‌ای بر حقوق شهروندان دارد و در قالب «منشور حقوق»^۱ آزادی‌هایی نظیر آزادی بیان، آزادی مذهب، حق حمل سلاح، و حمایت از مالکیت خصوصی را تضمین کرده است.

۲-۲-۲. آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی

ایالات متحده از ابتدای شکل‌گیری خود بر اهمیت آزادی‌های فردی تأکید داشته است. آزادی فردی، که یکی از اصول کلیدی لیبرالیسم کلاسیک است، در این کشور به‌عنوان حق غیرقابل انکار هر شهروند شناخته می‌شود. قانون اساسی مصوب ۱۷۸۹ (به‌ویژه

منشور حقوق)، قانون اساسی ایالت‌ها، معاهدات و حقوق بین‌الملل عرفی، قوانین مصوب کنگره و قانون‌گذاران ایالتی، همه‌پرسی‌های دولت و ابتکارات شهروندان، حقوقی نظیر حق تجمع، حق دادخواهی، و مصونیت از بازداشت خودسرانه را برای شهروندان تضمین می‌کند و دیوان عالی و نظام قضایی از آن صیانت می‌کند. یکی از ویژگی‌های متمایز دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده، توجه به استقلال فردی و حمایت از تنوع است. این کشور تلاش کرده است تا فضایی فراهم کند که افراد بتوانند بدون دخالت دولت، زندگی و انتخاب‌های خود را مدیریت کنند. آزادی اقتصادی، آزادی بیان، و حق مشارکت در فرآیندهای سیاسی، نمونه‌هایی از این تعهد به آزادی فردی هستند (غمامی، ۱۳۹۹: ۱۹۸).

۳-۲-۲. حکومت محدود و نقش دولت

حکومت محدود یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده است. این اصل بر این ایده استوار است که دولت نباید فراتر از وظایف اساسی خود، نظیر تأمین امنیت ملی، حفظ نظم عمومی، و ارائه حداقل خدمات ضروری، عمل کند. وظایف دولت به‌طور دقیق در قانون اساسی مشخص شده‌اند و هرگونه اقدام خارج از این محدوده، باید با تصویب قانون‌گذاری خاصی انجام شود. این محدودیت‌ها به‌ویژه در حوزه اقتصادی اهمیت دارند. در ایالات متحده، دولت تلاش کرده است تا از دخالت مستقیم در بازارها خودداری کند و اجازه دهد که نیروهای بازار، تخصیص منابع را به‌طور خودکار مدیریت کنند. این رویکرد، با تأکید بر رقابت آزاد و کاهش مداخلات دولتی، فضای اقتصادی پویایی را ایجاد کرده است (Epstein, 2023: 582).

۴-۲-۲. نقش بازار آزاد و اقتصاد غیرمتمرکز

بازار آزاد، یکی دیگر از ویژگی‌های بارز دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده است. براساس نظریه‌های آدام اسمیت و دیگر متفکران لیبرالیسم اقتصادی، این کشور تلاش کرده است تا ساختاری ایجاد کند که در آن اقتصاد به‌طور عمده توسط نیروهای بازار و نه دولت هدایت شود (بلاگ، ۱۳۷۵: ۸-۱۰). سیاست‌هایی نظیر کاهش مالیات،

خصوصی‌سازی، و مقررات زدایی، بخش عمده‌ای از راهبردهای دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. این سیاست‌ها، نه تنها به افزایش بهره‌وری اقتصادی کمک کرده‌اند، بلکه استقلال بخش خصوصی را تقویت کرده و از تمرکز قدرت اقتصادی در دست دولت جلوگیری کرده‌اند. با این حال، رویکرد بازار آزاد ایالات متحده با چالش‌هایی نیز مواجه بوده است. نابرابری اقتصادی، نفوذ شرکت‌های بزرگ بر سیاست‌گذاری‌ها، و پیامدهای اجتماعی مقررات زدایی، از جمله مسائلی هستند که مورد انتقاد برخی از اندیشمندان و سیاست‌گذاران قرار گرفته‌اند (بری، ۱۳۸۷: ۵۰-۴۸).

۲-۲-۵. توازن میان آزادی و عدالت اجتماعی

یکی از ویژگی‌های کلیدی دولت کوچک لیبرال در ایالات متحده، تلاش برای ایجاد توازن میان آزادی فردی و عدالت اجتماعی است. اگرچه این دولت به‌طور عمده بر حمایت از آزادی تأکید دارد، اما در برخی موارد، سیاست‌هایی را برای کاهش نابرابری‌ها و تأمین رفاه عمومی اعمال کرده است. برنامه‌هایی نظیر تأمین اجتماعی، بیمه درمانی، و کمک‌های دولتی به اقشار آسیب‌پذیر، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها هستند. این سیاست‌ها، هرچند با اصول دولت کوچک لیبرال، نظیر کاهش مداخله دولت، در تعارض جزئی قرار می‌گیرند، اما نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری این نظام در مواجهه با نیازهای اجتماعی و اقتصادی جامعه است (هایک، ۱۳۹۰: ۲۰۱-۱۹۹).

۲-۲-۶. نظام قضایی مستقل و حاکمیت قانون

نظام قضایی مستقل در ایالات متحده، یکی دیگر از ویژگی‌های مهم دولت کوچک لیبرال است. این نظام، با تأکید بر حاکمیت قانون، تضمین می‌کند که تمامی شهروندان، از جمله مقامات دولتی، تحت قوانین یکسان عمل کنند. دیوان عالی ایالات متحده به‌عنوان نهاد نهایی قضایی، نقش مهمی در حفظ تعادل میان قوای حکومتی و دفاع از حقوق شهروندان دارد.

۳-۲. نقاط قوت و ضعف نظام نمایندگی در ایالات متحده

نظام نمایندگی ایالات متحده، به عنوان یکی از پیچیده‌ترین مدل‌های دموکراسی نمایندگی، دارای نقاط قوت قابل توجهی است که آن را به الگویی برای بسیاری از کشورها تبدیل کرده است. یکی از مهم‌ترین نقاط قوت این نظام، تأکید بر تفکیک قوا و نظارت متقابل میان شاخه‌های حکومتی است. این تفکیک، که در قانون اساسی ایالات متحده به دقت تعریف شده است، تضمین می‌کند که هیچ یک از شاخه‌های حکومت نتواند قدرت خود را بیش از حد گسترش دهد (Amar, 2006: 1981). کنگره، به عنوان نهاد قانون‌گذاری، با داشتن دو مجلس نمایندگان و سنا، وظایف گسترده‌ای در نظارت بر قوه مجریه و تدوین قوانین ایفا می‌کند. این دو مجلس، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که نمایندگی منافع مردم و ایالت‌ها را به طور هم‌زمان تأمین کنند. ویژگی بارز دیگر نظام نمایندگی ایالات متحده، استقلال نسبی نمایندگان است. برخلاف بسیاری از نظام‌های پارلمانی که نمایندگان عمدتاً تحت کنترل حزب خود هستند، در ایالات متحده، نمایندگان کنگره آزادی بیش‌تری در تصمیم‌گیری دارند و می‌توانند در موارد خاص، بدون پایبندی به خط‌مشی حزبی، رأی دهند. این ویژگی، نمایندگی تنوع دیدگاه‌ها را در جامعه تسهیل می‌کند. افزون بر این، مدت زمان کوتاه دوره نمایندگی در مجلس نمایندگان (دو سال) ابزاری مؤثر برای افزایش پاسخ‌گویی نمایندگان به مردم فراهم کرده است. با این حال، نظام نمایندگی ایالات متحده با چالش‌های قابل توجهی نیز مواجه است. یکی از این چالش‌ها، تأثیر گسترده گروه‌های لابی و منافع اقتصادی بر فرآیندهای سیاسی است (Ackerman, 1998: 2/58). هزینه‌های بالای انتخابات، نمایندگان را به طور فزاینده‌ای به حمایت مالی گروه‌های فشار وابسته کرده است. این وابستگی، گاه منجر به اولویت یافتن منافع خاص بر منافع عمومی می‌شود و استقلال نمایندگان را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Levinson, 2006: 183). چالش دیگر، قطب‌بندی سیاسی شدید است که به ویژه در دهه‌های اخیر به مانعی برای عملکرد کارآمد کنگره تبدیل شده است. این قطب‌بندی، که عمدتاً میان دو حزب اصلی (دموکرات و جمهوری‌خواه) مشاهده می‌شود، گاه باعث بن‌بست‌های سیاسی در تصویب قوانین و اجرای سیاست‌ها می‌شود. در چنین شرایطی، نهادهای

حکومتی توانایی لازم برای مدیریت بحران‌ها یا اتخاذ تصمیمات راهبردی را از دست می‌دهند (Wood, 2003: 3). علاوه بر این، ساختار نظام دو مجلسی، علی‌رغم اهدافی نظیر حفظ توازن میان ایالت‌های کوچک و بزرگ، گاه به نابرابری در نمایندگی منجر می‌شود. برای مثال، در مجلس سنا، ایالت‌های کم‌جمعیت به همان اندازه ایالت‌های پرجمعیت دارای کرسی هستند، که این امر می‌تواند به توزیع ناعادلانه قدرت میان مردم منجر شود. هم‌چنین، طولانی بودن دوره نمایندگی در سنا (شش سال) ممکن است سطح پاسخ‌گویی سناتورها را در مقایسه با نمایندگان مجلس نمایندگان کاهش دهد (Whittington, 1999: 72).

باری، نظام نمایندگی ایالات متحده، اگرچه با چالش‌هایی هم‌چون نفوذ گروه‌های فشار، قطب‌بندی سیاسی، و توزیع نابرابر قدرت مواجه است، هم‌چنان یکی از کارآمدترین مدل‌های دموکراسی در توازن میان آزادی فردی و قدرت دولت محسوب می‌شود. این نظام، با اصلاحات هدف‌مند و تقویت نظارت عمومی، می‌تواند از نقاط ضعف خود فراتر رود و به الگویی مؤثرتر برای سایر کشورها تبدیل شود.

۳. بررسی موردی انگلستان

انگلستان، به عنوان مهد دموکراسی پارلمانی و یکی از کشورهای پیشرو در زمینه لیبرالیسم، نمونه‌ای برجسته از دولت کوچک لیبرال محسوب می‌شود. نظام نمایندگی این کشور، با تأکید بر اصول دموکراتیک و لیبرالی، در طول تاریخ خود تحولات متعددی را تجربه کرده است که از منشور کبیر^۱ در سال ۱۲۱۵ تا توسعه نظام پارلمانی مدرن ادامه داشته است (اودای‌سینگ، ۱۳۹۱: ۴۳). نظام نمایندگی در انگلستان به‌طور عمده مبتنی بر پارلمان و نقش برجسته مجلس عوام است. این نظام، با تمرکز بر نمایندگی مردم، تفکیک نسبی قوا و مسئولیت‌پذیری دولت در برابر پارلمان، فضایی برای تحقق آزادی‌های فردی و کاهش مداخله دولت ایجاد کرده است. مجلس عوام، به‌عنوان قلب نظام نمایندگی انگلستان، محلی برای بررسی و تصویب قوانین، نظارت بر قوه مجریه، و بیان خواسته‌های

عمومی است. با این حال، انگلستان نیز مانند ایالات متحده، با چالش‌هایی در نظام نمایندگی خود مواجه است. تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر و کابینه، ضعف نقش مجلس اعیان در مقابل مجلس عوام، و تأثیر ساختار حزبی بر عملکرد نظام نمایندگی، از جمله مواردی هستند که نیازمند تحلیل دقیق هستند (Denver & Johns, 2022: 97-129). این بخش به بررسی نظام نمایندگی در انگلستان در سه محور اصلی می‌پردازد: ساختار نظام نمایندگی، ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در این کشور، و نقاط قوت و ضعف نظام نمایندگی انگلستان. بررسی این محورها، به ما کمک می‌کند تا عملکرد نظام نمایندگی انگلستان در چهارچوب اصول دولت کوچک لیبرال را درک کنیم و نقاط قوت و چالش‌های آن را تحلیل نماییم.

۳-۱. ساختار نظام نمایندگی در انگلستان

نظام نمایندگی در انگلستان، یکی از قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین ساختارهای دموکراتیک جهان، بر اساس یک نظام پارلمانی طراحی شده است که در آن پارلمان، به‌عنوان مهم‌ترین نهاد قانون‌گذاری، نقش محوری در نظام حکمرانی ایفا می‌کند. این نظام مبتنی بر اصول حاکمیت قانون، پاسخ‌گویی دولت به پارلمان، و نمایندگی اراده عمومی است. ساختار نظام نمایندگی انگلستان، اگرچه شامل دو مجلس (مجلس عوام و مجلس اعیان) است، اما عملکرد آن عمدتاً بر محور مجلس عوام متمرکز است (Clarke, 2009: 6).

۳-۱-۱. مجلس عوام^۱

مجلس عوام، به‌عنوان رکن اصلی پارلمان انگلستان، نمایندگی مستقیم مردم را برعهده دارد. اعضای این مجلس، که به آن نمایندگان مجلس (MPs)^۲ گفته می‌شود، از طریق انتخابات عمومی و براساس نظام اکثریتی انتخاب می‌شوند. تعداد اعضای مجلس عوام ثابت نیست و معمولاً با تغییر در تقسیمات انتخاباتی به‌روزرسانی می‌شود؛ در حال حاضر، این مجلس شامل ۶۵۰ نماینده است. نقش اصلی مجلس عوام شامل ارائه، بررسی، و تصویب قوانین، نظارت بر دولت، و تخصیص بودجه است. نمایندگان این مجلس، با ارائه طرح‌های

1. House of Commons

2. MEMBER OF PARLIAMENT

قانونی، امکان تأثیرگذاری بر سیاست‌های داخلی و خارجی را دارند. هم‌چنین، مجلس عوام از طریق جلسات پرسش و پاسخ و کمیته‌های نظارتی، ابزارهایی برای پاسخ‌گو کردن دولت فراهم می‌آورد. یکی دیگر از وظایف کلیدی مجلس عوام، انتخاب نخست‌وزیر است. نخست‌وزیر، که رهبر حزبی است و بیش‌ترین کرسی‌ها را در مجلس عوام به دست آورده، از میان اعضای این مجلس انتخاب می‌شود. این ارتباط نزدیک میان دولت و مجلس عوام، یکی از ویژگی‌های متمایز نظام پارلمانی انگلستان است (Bogdanor, 2009: 98).

۲-۱-۳. مجلس اعیان^۱

مجلس اعیان، دومین رکن پارلمان انگلستان، نهادی غیرمنتخب است که اعضای آن شامل لردهای مادام‌العمر، اسقف‌های ارشد کلیسای انگلستان، و لردهای موروثی هستند. تعداد اعضای این مجلس ثابت نیست و به‌طور معمول در حدود ۸۰۰ نفر است. نقش مجلس اعیان، عمدتاً شامل بازبینی قوانین مصوب مجلس عوام، ارائه پیشنهادهای اصلاحی، و بررسی مسائل کلان سیاسی و اجتماعی است. این مجلس نمی‌تواند لوایح مالی را رد کند و قدرت آن در مقایسه با مجلس عوام محدودتر است. با این حال، مجلس اعیان به‌عنوان نهادی مشورتی، می‌تواند از طریق ارائه دیدگاه‌های غیرحزبی و فنی، به بهبود کیفیت قانون‌گذاری کمک کند (Bogdanor, 2009: 124).

نظام نمایندگی انگلستان براساس یک رابطه مبتنی بر اولویت مجلس عوام بر مجلس اعیان طراحی شده است. اگرچه مجلس اعیان می‌تواند لوایح را بازبینی و پیشنهادهایی برای اصلاح ارائه دهد، اما مجلس عوام این اختیار را دارد که تصمیم نهایی را اتخاذ کند. این ساختار، به‌طور ضمنی حاکمیت اراده عمومی را از طریق نمایندگان منتخب تضمین می‌کند. یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد نظام نمایندگی انگلستان، ارتباط نزدیک میان پارلمان و قوه مجریه است. نخست‌وزیر و اعضای کابینه، معمولاً از میان اعضای مجلس عوام انتخاب می‌شوند و مستقیماً در برابر این مجلس پاسخ‌گو هستند. این رابطه، که به آن

«مسئولیت وزرا» گفته می‌شود، پارلمان را به یک نهاد نظارتی قوی تبدیل کرده است که می‌تواند از طریق رأی عدم اعتماد، دولت را مجبور به استعفا کند (TURPIN AND TOMKINS, 2011: 86). ناگفته نماند، نظام نمایندگی انگلستان، به شدت تحت تأثیر ساختار حزبی است. احزاب سیاسی، به ویژه دو حزب اصلی (حزب محافظه کار و حزب کارگر)، نقش مهمی در تعیین سیاست‌ها و هدایت نظام حکمرانی دارند. نمایندگان مجلس عوام، معمولاً موظف به پیروی از خط مشی حزبی هستند، که این مسئله ممکن است استقلال فردی آن‌ها را کاهش دهد. مع الوصف، ساختار نظام نمایندگی انگلستان، علی‌رغم مزایای آن، با چالش‌هایی نیز مواجه است. تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر و کابینه، ضعف نقش مجلس اعیان در تأثیرگذاری بر تصمیمات کلان، و نابرابری ناشی از نظام اکثریتی، از جمله مسائلی هستند که گاه منجر به انتقاد از این ساختار می‌شوند.

۲-۳. ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در انگلستان

دولت کوچک لیبرال در انگلستان، که براساس اصول لیبرالیسم کلاسیک شکل گرفته، تلاش دارد تا میان آزادی فردی، حاکمیت قانون، و نقش محدود دولت تعادلی ایجاد کند. این نوع دولت، که ریشه‌های آن در تاریخ تحولات سیاسی و اقتصادی انگلستان عمیقاً نهفته است، نقش مهمی در ایجاد ساختاری برای نمایندگی و حکمرانی مبتنی بر عدالت و آزادی ایفا می‌کند. ویژگی‌های کلیدی دولت کوچک لیبرال در انگلستان شامل محدودیت‌های قدرت دولت، تأکید بر حقوق فردی، حاکمیت قانون، و نقش بازار آزاد است.

۱-۲-۳. محدودیت قدرت دولت و تمرکز بر حاکمیت پارلمان

یکی از ویژگی‌های برجسته دولت کوچک لیبرال در انگلستان، محدودیت قدرت دولت از طریق نظارت و کنترل پارلمان است. در این مدل حکمرانی، پارلمان، به ویژه مجلس عوام، بالاترین مرجع قانون‌گذاری است و دولت موظف به پاسخ‌گویی به این نهاد منتخب است. نخست‌وزیر و کابینه، که از میان اعضای مجلس عوام انتخاب می‌شوند، تحت نظارت مستقیم پارلمان عمل می‌کنند و در صورت دادن حمایت اکثریت،

ملزم به استعفا هستند. این ساختار، که مسئولیت‌پذیری دولت را تضمین می‌کند، نقش دولت را به اجرای سیاست‌ها و مدیریت امور عمومی محدود می‌کند و از گسترش قدرت دولت به حوزه‌های دیگر جلوگیری می‌کند (گروسی، ۱۳۹۹: ۵۰).

۲-۳. تأکید بر آزادی‌های فردی و حقوق شهروندی

آزادی‌های فردی، یکی از اصول اساسی دولت کوچک لیبرال در انگلستان است. این کشور، با تاریخچه‌ای غنی از دفاع از حقوق فردی، تلاش کرده است تا فضایی فراهم کند که در آن شهروندان بتوانند بدون دخالت غیرضروری دولت، آزادی‌های شخصی خود را اعمال کنند. قوانین و نهادهای مرتبط با حقوق شهروندی، نظیر قانون حقوق ۱۶۸۹ و منشور کبیر، تضمین‌کننده این آزادی‌ها هستند. این اصول در نظام حقوقی انگلستان جایگاهی محکم دارند و دولت موظف است تا از آن‌ها در برابر هرگونه تجاوز محافظت کند. آزادی بیان، آزادی تجمع، و حق اعتراض، از جمله حقوقی هستند که در چهارچوب دولت کوچک لیبرال به شدت مورد حمایت قرار می‌گیرند (جهانشاهی، ۱۴۰۰: ۱۸۰).

۳-۲-۳. حاکمیت قانون و نقش نهادهای قضایی مستقل

حاکمیت قانون، یکی از ارکان اصلی دولت کوچک لیبرال در انگلستان است. این اصل تضمین می‌کند که تمامی افراد، از جمله مقامات دولتی، تحت یک نظام حقوقی یکسان قرار دارند و هیچ فرد یا نهادی بالاتر از قانون نیست. نظام قضایی مستقل انگلستان، نقش مهمی در حفاظت از حقوق شهروندان و محدود کردن قدرت دولت دارد. دادگاه‌های انگلستان، به ویژه دیوان عالی^۱، می‌توانند تصمیمات دولت را که با قانون یا حقوق شهروندی مغایرت دارند، بررسی و در صورت لزوم لغو کنند. این استقلال قضایی، به ایجاد تعادل میان دولت و حقوق افراد کمک می‌کند (خندانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۰۰).

۳-۲-۴. نقش بازار آزاد و اقتصاد غیردولتی

اقتصاد انگلستان، به ویژه از دوران انقلاب صنعتی، بر پایه اصول بازار آزاد شکل گرفته است. دولت کوچک لیبرال در این کشور، با تأکید بر خصوصی‌سازی و کاهش مقررات

دولتی، تلاش دارد تا از مداخله مستقیم دولت در اقتصاد جلوگیری کند و فضا را برای رقابت آزاد و رشد اقتصادی فراهم کند. سیاست‌های اقتصادی، به‌ویژه در دوران نخست‌وزیری مارگارت تاچر، بر کاهش نقش دولت و تقویت بخش خصوصی متمرکز بوده‌اند. خصوصی‌سازی صنایع بزرگ، کاهش مالیات‌ها، و حذف یارانه‌ها، نمونه‌هایی از این سیاست‌ها هستند که اقتصاد انگلستان را به یکی از رقابتی‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل کرده است (اسکات، ۱۳۹۹: ۲۷۹).

۳-۲-۵. توازن میان آزادی فردی و رفاه اجتماعی

اگرچه دولت کوچک لیبرال در انگلستان بر کاهش نقش دولت تأکید دارد، اما در برخی حوزه‌ها، مانند تأمین خدمات اجتماعی و بهداشتی، نقش فعالی ایفا می‌کند. این امر، نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد تعادل میان آزادی‌های فردی و عدالت اجتماعی است. برنامه‌هایی مانند خدمات بهداشت ملی (NHS)، که تأمین خدمات درمانی رایگان برای تمامی شهروندان را تضمین می‌کند، نشان‌دهنده تمایل دولت کوچک لیبرال انگلستان به حفظ حداقلی از رفاه اجتماعی است (حسن‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۴۵۴). این سیاست‌ها، به‌ویژه برای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، اهمیت دارند و به کاهش نابرابری‌ها کمک می‌کنند (عسگری ده‌آبادی و شمس، ۱۴۰۱: ۹۲).

۳-۲-۶. استقلال محلی و نقش شوراهای محلی

یکی دیگر از ویژگی‌های دولت کوچک لیبرال در انگلستان، تمرکز بر استقلال محلی است. شوراهای محلی، به‌عنوان نهادهای منتخب، نقش مهمی در ارائه خدمات عمومی و مدیریت مسائل محلی ایفا می‌کنند. این ساختار، با کاهش تمرکز قدرت در دولت مرکزی، به تقویت مشارکت محلی و انعطاف‌پذیری در حکمرانی کمک می‌کند (مرکز پژوهش‌ها، ۱۳۸۷: ۲).

۳-۲-۷. نقش سنت و تدریج در اصلاحات سیاسی

یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد دولت کوچک لیبرال در انگلستان، تأکید بر اصلاحات تدریجی و احترام به سنت‌های سیاسی است. برخلاف برخی نظام‌های دیگر که

به تغییرات بنیادین و ناگهانی متکی هستند، انگلستان تلاش کرده است تا از طریق حفظ نهادهای سنتی، مانند سلطنت و مجلس اعیان، و هم‌زمان اصلاحات تدریجی، ثبات سیاسی خود را حفظ کند (بشیریه، ۱۳۸۷: ۹۸).

۳-۳. نقاط قوت و ضعف نظام نمایندگی در انگلستان

نظام نمایندگی انگلستان، که یکی از قدیمی‌ترین نظام‌های پارلمانی جهان به شمار می‌رود، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار است که آن را به الگویی برجسته در دموکراسی نمایندگی تبدیل کرده است. این نظام، با محوریت پارلمان و به‌ویژه مجلس عوام، تلاش دارد تا اراده عمومی را از طریق نمایندگان منتخب مردم در سیاست‌گذاری‌ها و قانون‌گذاری‌ها منعکس کند. یکی از مزیت‌های اصلی این نظام، رابطه مستقیم میان پارلمان و دولت است. نخست‌وزیر و اعضای کابینه که از میان نمایندگان مجلس عوام انتخاب می‌شوند، به‌طور مستقیم در برابر این مجلس پاسخگو هستند و این ارتباط نزدیک به نظارت مؤثر بر عملکرد دولت و جلوگیری از تمرکز بیش از حد قدرت کمک می‌کند (Norton, 2013: 51). ساختار نظام نمایندگی انگلستان به واسطه نقش برجسته مجلس عوام، توانسته است تا حد زیادی نمایندگی اراده عمومی را تحقق بخشد. نمایندگان مجلس عوام، که از طریق انتخابات عمومی برگزیده می‌شوند، نقش کلیدی در تدوین و تصویب قوانین، تخصیص بودجه، و نظارت بر سیاست‌های دولتی ایفا می‌کنند. پویایی این ساختار، به ایجاد فضایی برای پاسخ‌گویی دولت به مردم کمک کرده است. علاوه بر این، وجود احزاب قدرتمند مانند حزب کارگر و حزب محافظه‌کار، نظم و انسجام فرایند تصمیم‌گیری را تسهیل می‌کند (Judge, 2005: 104). با این حال، نظام نمایندگی انگلستان با چالش‌هایی روبه‌روست که کارایی و شمولیت آن را تحت تأثیر قرار می‌دهند. یکی از مشکلات اساسی این نظام، تمرکز بیش از حد قدرت در دست نخست‌وزیر و کابینه است. اگرچه این تمرکز به تسریع تصمیم‌گیری‌ها کمک می‌کند، اما گاه به تضعیف نقش نظارتی مجلس عوام و محدودیت در مشارکت مؤثر نمایندگان منجر می‌شود. این مسئله، به‌ویژه در مواقعی که نخست‌وزیر از اکثریت قابل توجهی در مجلس برخوردار است، می‌تواند به کاهش تعادل میان قوا بینجامد (Bogdanor, 2009: 235). نظام اکثریتی حاکم بر انتخابات انگلستان نیز

یکی دیگر از نقاط ضعف این ساختار است. این سیستم، که بر مبنای کسب اکثریت آرا در هر حوزه انتخابیه عمل می‌کند، گاه به نابرابری در توزیع کرسی‌های پارلمان میان احزاب منجر می‌شود. نتیجه این روش، تقویت احزاب بزرگ و تضعیف احزاب کوچک‌تر است، که در نهایت ممکن است تنوع سیاسی و نمایندگی کامل منافع مختلف جامعه را کاهش دهد (Turpin & Tomkins, 2011:467). از سوی دیگر، نقش محدود مجلس اعیان در فرآیند قانون‌گذاری، یکی دیگر از مسائل مورد بحث است. این مجلس، که اعضای آن انتصابی یا موروثی هستند، بیش‌تر نقشی مشورتی و بازبینی‌کننده دارد و قدرت آن در مقایسه با مجلس عوام بسیار کم‌تر است. این مسئله باعث شده است که برخی منتقدان این نهاد را ناکارآمد و غیرمنعکس‌کننده منافع عمومی بدانند (Russell, 2013:192; Rush, 2005:113). علاوه بر این، تأثیر شدید احزاب سیاسی بر نمایندگان مجلس عوام، گاه استقلال آن‌ها را کاهش می‌دهد. نمایندگان، معمولاً تحت فشار حزب خود، موظف به پیروی از سیاست‌های حزبی هستند که این امر می‌تواند اولویت‌های محلی یا خاص حوزه انتخابیه آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد (Adonis, 1993:150). در نهایت، اگرچه نظام نمایندگی انگلستان به‌طور کلی پایداری و انسجام سیاسی را حفظ کرده، اما بحران‌هایی مانند برگزیت نشان داده‌اند که این ساختار نیز در مواجهه با تحولات اساسی سیاسی و اجتماعی، گاه با ضعف‌هایی روبه‌رو می‌شود. این بحران‌ها، توانایی نظام نمایندگی در مدیریت تعارضات اجتماعی و حفظ وحدت ملی را به چالش کشیده‌اند (Keating, 2021:86).

بنابراین، نظام نمایندگی انگلستان با وجود موفقیت‌های چشم‌گیر خود در ایجاد یک دولت پایدار و پاسخ‌گو، نیازمند اصلاحاتی برای ارتقای شفافیت، بهبود نمایندگی، و کاهش تمرکز قدرت است. چنین اصلاحاتی می‌تواند به تقویت بیش‌تر این ساختار و نزدیکی آن به آرمان‌های دولت کوچک لیبرال کمک کند.

۴. مقایسه تطبیقی نظام نمایندگی در ایالات متحده و انگلستان

نظام‌های نمایندگی در ایالات متحده و انگلستان، اگرچه هر دو در چهارچوب دموکراسی‌های لیبرال توسعه یافته‌اند، بازتاب‌دهنده دو سنت متفاوت حکمرانی و فلسفه

سیاسی هستند. این تفاوت‌ها، که از تاریخچه‌های متمایز، فرهنگ‌های سیاسی متنوع، و ساختارهای حقوقی منحصر به فرد نشأت می‌گیرند، عملکرد و اهداف هر یک را تحت تأثیر قرار داده‌اند. با وجود شباهت‌هایی چون تعهد به آزادی‌های فردی و حاکمیت قانون، هر دو نظام مسیرهای مختلفی را برای تحقق نمایندگی و کنترل قدرت سیاسی پیموده‌اند. در ایالات متحده، ساختار نمایندگی به گونه‌ای طراحی شده که قدرت میان سه شاخه مستقل حکومت تقسیم شود. این تفکیک قوا که بر اساس قانون اساسی شکل گرفته است، هدفی دوگانه را دنبال می‌کند: جلوگیری از تمرکز قدرت و حفظ آزادی‌های فردی (Ackerman, 2007:111). کنگره، به‌عنوان نهاد قانون‌گذاری، متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا، وظایف گسترده‌ای در قانون‌گذاری و نظارت بر قوه مجریه دارد. اما این ساختار، که به توازن میان منافع مردم و ایالت‌ها توجه ویژه‌ای دارد، گاه منجر به کندی در فرآیند تصمیم‌گیری و ایجاد بن‌بست‌های سیاسی می‌شود. در انگلستان، نظام نمایندگی بر اساس یک ساختار پارلمانی عمل می‌کند که در آن رابطه نزدیک میان قوه مقننه و مجریه، محور اصلی حکمرانی است. نخست‌وزیر و اعضای کابینه، که از میان نمایندگان مجلس عوام انتخاب می‌شوند، به‌طور مستقیم در برابر این مجلس پاسخ‌گو هستند. این ارتباط نزدیک، انعطاف‌پذیری و کارایی تصمیم‌گیری‌ها را افزایش می‌دهد، اما تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر و حزب حاکم می‌تواند استقلال نمایندگان و تنوع منافع سیاسی را محدود کند. در این نظام، نقش احزاب بسیار پررنگ است، به گونه‌ای که حزب اکثریت می‌تواند سیاست‌گذاری‌ها را به‌شدت تحت تأثیر قرار دهد (Judge, 2005:107). نظام انتخاباتی در هر دو کشور، تأثیر عمیقی بر کارکرد نمایندگی دارد. در ایالات متحده، نمایندگان مجلس نمایندگان بر اساس جمعیت ایالت‌ها انتخاب می‌شوند، اما در سنا، هر ایالت صرف‌نظر از جمعیت خود، دارای دو نماینده است. این ساختار به هدف ایجاد توازن میان منافع ایالت‌های کوچک و بزرگ طراحی شده است. در مقابل، در انگلستان، انتخابات بر اساس نظام اکثریتی حوزه‌ای انجام می‌شود که در آن نامزدی که بیش‌ترین رأی را کسب کند، نماینده حوزه انتخابیه می‌شود. این روش، اگرچه به تشکیل دولت‌های پایدار و قوی کمک می‌کند، اما به‌طور معمول به نادیده گرفتن آرای احزاب کوچک‌تر

منجر می‌شود و تنوع نمایندگی را کاهش می‌دهد (Sartori, 1997: 142). یکی از وجوه تمایز عمده این دو نظام، میزان استقلال قوا در آن‌هاست. در ایالات متحده، رئیس‌جمهور، به‌عنوان رئیس قوه مجریه، به‌طور کامل از کنگره مستقل است و برای اجرای سیاست‌های خود نیازی به حمایت مستقیم آن ندارد. این استقلال، که در چهارچوب تفکیک قوا طراحی شده، فرصت بیش‌تری برای اعمال نظرات متنوع فراهم می‌کند، اما در عین حال، ممکن است به اختلافات سیاسی و عدم هماهنگی میان شاخه‌های حکومت منجر شود (Dahl, 2003: 179). در انگلستان، نخست‌وزیر و کابینه، که بخشی از قوه مقننه هستند، مستقیماً به مجلس عوام وابسته‌اند و هرگونه فقدان حمایت پارلمانی می‌تواند به سقوط دولت منجر شود. این وابستگی، کارایی بیش‌تری در تصمیم‌گیری‌ها ایجاد می‌کند، اما خطر تمرکز قدرت در دست حزب حاکم را افزایش می‌دهد (Norton, 2013: 56). چالش‌هایی چون نفوذ گروه‌های فشار، تأثیر پول در سیاست، و محدودیت‌های نظام انتخاباتی، در هر دو کشور به‌صورت متفاوتی بروز پیدا کرده است. در ایالات متحده، گروه‌های لابی و منافع اقتصادی نفوذ قابل‌توجهی بر سیاست‌گذاری‌ها دارند و اغلب سیاستمداران برای تأمین هزینه‌های انتخاباتی به حمایت این گروه‌ها وابسته‌اند. در انگلستان، گرچه پول نقش کم‌رنگ‌تری در سیاست دارد، اما تمرکز قدرت در دست نخست‌وزیر و حزب اکثریت می‌تواند تصمیم‌گیری‌های سیاسی را به‌شدت تحت تأثیر قرار دهد (Kingdom & Fairclough, 2014: 512).

این مقایسه نشان می‌دهد که هر یک از این دو نظام، مزایا و معایب خاص خود را دارند. نظام نمایندگی ایالات متحده، با تأکید بر تفکیک قوا و استقلال نهادها، فضایی برای تنوع و تعادل میان منافع محلی و ملی فراهم کرده است، اما گاه به بن‌بست‌های سیاسی و کندی در فرایندهای حکومتی منجر می‌شود. در مقابل، نظام انگلستان، با تمرکز بر هماهنگی میان قوا و نظم حزبی، کارایی بیش‌تری در سیاست‌گذاری دارد، اما ممکن است نمایندگی منافع اقلیت‌ها و استقلال نمایندگان را تحت‌الشعاع قرار دهد. به‌دیگر سخن، این دو نظام نشان‌دهنده دو رویکرد متفاوت به دموکراسی نمایندگی هستند که هر یک با توجه به بسترهای فرهنگی و تاریخی خود توسعه یافته‌اند.

نتیجه گیری

نظام نمایندگی، به عنوان یکی از بنیادی ترین سازوکارهای دموکراسی، بازتاب دهنده تلاش بشری برای برقراری توازن میان آزادی فردی و اقتدار دولتی است. تحلیل نظام های نمایندگی ایالات متحده و انگلستان، به عنوان دو نمونه برجسته از دولت های کوچک لیبرال، نشان دهنده پیچیدگی هایی است که در مسیر تحقق این توازن وجود دارد. این نظام ها، هر چند از اصول مشترکی نظیر حاکمیت قانون، آزادی های مدنی، و نظارت بر قدرت نشأت می گیرند، اما مسیرهای متفاوتی را برای عملیاتی کردن این اصول پیموده اند. این تفاوت ها، برخاسته از زمینه های تاریخی و فرهنگی خاص هر کشور، تأثیرات عمیقی بر نحوه عملکرد و موفقیت این نظام ها داشته اند. در ایالات متحده، ساختار تفکیک قوا و استقلال شاخه های حکومتی، فرصتی برای نمایندگی گسترده تر منافع متنوع جامعه فراهم کرده است. با این حال، همین استقلال، گاه به ضعف در هماهنگی و کندی در فرآیندهای حکومتی منجر می شود. در مقابل، نظام نمایندگی انگلستان، با تأکید بر یکپارچگی میان قوه مجریه و پارلمان، سرعت و کارایی بیشتری در تصمیم گیری ها نشان می دهد، اما در عین حال، خطر تمرکز بیش از حد قدرت در دست حزب حاکم و نخست وزیر را نیز افزایش می دهد. چالش های مشترک این نظام ها، مانند تأثیر گروه های فشار، وابستگی سیاست مداران به حمایت مالی، یا نابرابری در نمایندگی، پرسش هایی اساسی درباره عدالت و کارآمدی دموکراسی نمایندگی در چهارچوب دولت کوچک لیبرال مطرح می کند. این چالش ها، نشان دهنده این واقعیت هستند که دموکراسی نمایندگی، به رغم مزایای غیرقابل انکار، هم چنان با موانعی در تحقق کامل آزادی و عدالت اجتماعی روبه روست. نگاه جامع به این دو نظام، حکایت از آن دارد که مدل های نمایندگی، به طور مداوم نیازمند بازنگری و تطبیق با تغییرات اجتماعی و سیاسی هستند. ایالات متحده و انگلستان، هر یک به شیوه ای متفاوت، اصول دولت کوچک لیبرال را عملی کرده اند، اما نتایج آن ها نشان می دهد که بدون اصلاحات مداوم، نظام های نمایندگی نمی توانند به چالش های نوظهور پاسخ دهند. در این میان، توانایی این نظام ها در تلفیق سنت ها و نوآوری ها، کلید موفقیت

آن‌ها در حفظ و گسترش آزادی‌ها و عدالت است. این نتیجه‌گیری فراتر از یک جمع‌بندی ساده، تلاشی برای تأمل عمیق‌تر بر سازوکارهای نمایندگی و مسیرهای پیش‌روی آن‌ها در دنیای امروز است. نظام‌های نمایندگی، برای تحقق کامل اهداف دولت کوچک لیبرال، باید فراتر از چهارچوب‌های موجود بیان‌دیشند و با پذیرش نقدها و اصلاحات، فضایی برای مشارکت گسترده‌تر و پاسخگویی مؤثرتر ایجاد کنند.

فهرست منابع

الف) به زبان فارسی

۱. اخوان، حمید. (۱۳۷۸). ابن خلدون و حدود دخالت دولت در اقتصاد مقایسه با آرای آدام اسمیت، مجله برنامه و بودجه، ش ۴۶ و ۴۷: ۱۰۳-۷۳.
۲. استوارت میل، جان. (۱۳۸۶). تأملاتی در حکومت انتخابی، ترجمه علی رامین، تهران: نشر نی، چ نخست.
۳. اودای سینگ مهتا. (۱۳۹۱). لیبرالیسم و امپراتوری، ترجمه اکبر بتونی، تهران: انتشارات امیرکبیر، شرکت کتاب‌های جیبی فرانکلین، چ نخست.
۴. بارز، همایون. (۱۳۶۵). نظام حکومتی انگلستان، مجله سیاست خارجی، سال نخست، ش نخست: ۷۳-۹۵.
۵. بری، نورمن. (۱۳۸۷). نظریه نظم خودانگیخته، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر نی، چ نخست.
۶. بشیریه، حسین. (۱۳۸۷). تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم: لیبرالیسم و محافظه‌کاری، تهران: نشر نی.
۷. بلاگ، مارک. (۱۳۷۵). اقتصاددانان بزرگ جهان؛ شرح حال، افکار و آثار ۲۲۰ اقتصاددان بزرگ جهان، ترجمه حسن گلریز، تهران: نشر نی، چ نخست.
۸. تاروردی، صادق. (۱۴۰۲). بررسی نظام فدرالی و سیستم عدم تمرکز در ایالات متحده آمریکا، پانزدهمین کنفرانس بین‌المللی حقوق و علوم قضایی: ۶۷۹-۶۶۱.
۹. جمشیدی، علیرضا، شیروودبزرگی، مجتبی. (۱۴۰۰). مجله پژوهش‌های حقوق جزا و جرم‌شناسی، دوره ۹، ش ۱۸: ۱۳۸-۱۱۱.
۱۰. جهانشاهی، زهرا. (۱۴۰۰). مطالعه تطبیقی مصادیق حقوق شهروندی در حقوق ایران و انگلیس، مطالعات علوم اجتماعی، دوره هفتم، ش ۴: ۱۸۸-۱۷۸.
۱۱. حسن‌زاده، علی. (۱۳۸۳). سیر تحول تاریخی نظام ملی سلامت انگلستان، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال ششم، ش ۱۶: ۱۴۶۵-۱۴۵۴.
۱۲. خندانی، وحید، عامری‌نیا، محمدباقر، کریمی، قوام. (۱۳۹۷). استقلال قضایی در حقوق ایران و

- انگلیس، تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، سال یازدهم، ش ۴۱: ۲۰۸-۱۹۱.
۱۳. دارآفرین، صیدطاهر، عباس‌پور، عباس، منوریان، عباس، نرگسیان، عباس. (۱۴۰۰). تدوین الگوی مناسب نقش گروه‌های فشار در شکل‌دهی خطی مشی عمومی ایران، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال ۲۸، ش ۱۰۷: ۲۷۰-۲۴۱.
۱۴. دال، رابرت. (۱۳۸۹). درباره دموکراسی، ترجمه محسن فشارکی، تهران: پردیس دانش، شرکت نشر و پژوهش، چ نخست.
۱۵. راعی، مسعود. (۱۳۹۱). رویکرد تطبیقی نظارت بر حکومت در اسلام و لیبرال دموکراسی، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ش ۱۰: ۱۹۶-۱۷۱.
۱۶. زاهدی مازندرانی، محمدجواد. (۱۳۷۹). ظهور و افول دولت رفاه، فصلنامه تأمین اجتماعی، سال دوم، ش ۳: ۹۳۲-۸۹۷.
۱۷. ژید، شارل، ریست، شارل. (۱۳۴۷). تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجابی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱ و ۲.
۱۸. شهریاری، شهره، شیرزادی، رضا، نوذری، حسینعلی. (۱۳۹۹). دولت در فلسفه سیاسی جان لاک و کارل مارکس: رویکرد تطبیقی-انتقادی، فصلنامه علمی جامعه‌شناسی ایران، سال سوم، ش نخست، پیاپی ۹: ۲۶۵۲-۲۶۳۰.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمد. (۱۳۹۶). نظریه تفکیک قوا و سازماندهی قدرت سیاسی نزد دولت، فصلنامه دولت پژوهی، سال سوم، ش ۱۲: ۳۳-۱.
۲۰. عسگری‌ده‌آبادی، امیر، شمس، عرفان. (۱۴۰۱). برداشت بریتانیایی از تمرکززدایی، پژوهش‌های نوین حقوق اداری، سال چهارم، ش ۱۱: ۱۱۶-۹۱.
۲۱. غمامی، سیدمحمد مهدی. (۱۳۹۹). تحلیل حقوقی مبانی و عوامل نقض‌های سیستمی حقوق شهروندی در ایالات متحده آمریکا، دوفصلنامه علمی مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره نهم، ش ۱۹: ۲۱۶-۱۹۱.
۲۲. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۳). اصول منطقی حاکم بر تفسیر قانون اساسی، حقوق اساسی، ش ۳.
۲۳. گروسی، حسن، باصری، بابک، فقیه‌حیبی، علی، هداوند، مهدی. (۱۳۹۹). شاخص‌های شکلی مؤثر بر شکل‌گیری پارلمان تک‌مجلسی یا دومجلسی، فصلنامه علمی دیدگاه‌های حقوق قضایی، دوره ۲۵، ش ۹۱: ۶۷-۴۵.
۲۴. لاک، جان. (۱۳۹۲). رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی.

۲۵. لاگلین، مارتین. (۱۳۸۸). مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی، چ نخست.
۲۶. محمدپناه، بهنام. (۱۳۸۹). تاریخ و ساختار نظام سیاسی ایالات متحده آمریکا، تهران: انتشارات سبزان، چ نخست.
۲۷. محمودی، امیررضا، تقوایی، عباس، قوامی‌پور، محدثه. (۱۴۰۳). واکاوی جایگاه کنگره و اختیارات آن در نظام سیاسی ایالات متحده آمریکا، فصلنامه تمدن حقوقی، دوره ۷، ش ۲۰: ۲۲-۵.
۲۸. مردیها، مرتضی. (۱۳۹۹). دولت رفاه و دوگانه سوسیال دموکراسی-لیبرال دموکراسی، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال پنجم، ش ۲۱: ۵۷-۲۹.
۲۹. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۳۸۷). بررسی تطبیقی وظایف و اختیارات شوراهای محلی (انگلستان و استرالیا)، دفتر مطالعات حقوقی، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل.
۳۰. مرکز مالگیری، احمد. (۱۳۸۵). حاکمیت قانون، مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
۳۱. هانتینگتون، ساموئل. ب. (۱۳۸۱). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه، چ سوم.
۳۲. هایک، فردریش. (۱۳۹۰). در سنگر آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی، چ نخست.
۳۳. هلد، دیوید. (۱۳۶۹). مدال‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات روشنگران.

ب) به زبان انگلیسی

34. Ackerman, Bruce. (1998). We the People: Transformations, Belknap Press; REPRINT edition, Volume 2.
35. _____. (2007). The Failure of the Founding Fathers: Jefferson, Marshall, and the Rise of Presidential Democracy, Belknap Press.
36. Amar, Akhil Reed. (2006). America's Constitution: A Biography, Imaged with the Permission of Yale Law Journal, 115: 1977-2110.
37. Adonis, Andrew. (1993). Parliament Today (Politics Today Series), Manchester Univ Pr; 2nd edition.
38. Bogdanor, Vernon. (2009). The New British Constitution, Hart Publishing; Illustrated edition.
39. Cabannes, X. (2007), A Subtle Difference: King of France or King of the French, Sage Press.
40. Clarke, Harold D. (2009). Performance Politics and the British Voter, Cambridge University Press.
41. Coben, J. L. (2005), The Self- Institution of Society & Representative

- Government: Can the Circle be Squared, Sage Press.
42. Dahl, Robert A. (2003). *How Democratic Is the American Constitution?*, Yale University Press.
43. Denver, David, Johns, Robert. (2022). *Elections and Voters in Britain*, University of Essex, Colchester, UK.
44. Epstein, Richard A. (2023). A Modern Defense of Simple Rules for a Complex World, 10 *Tex. A&M L. Rev.*: 581-617.
45. Hess, A. (2001), *Concepts of Social Stratification European and American Models*, London Palgrave Macmillan.
46. Judge, David. (2005). *Political Institutions in the United Kingdom*, Oxford University Press.
47. Keating, Michael. (2021). *State and Nation in the United Kingdom: The Fractured Union*, Oxford University Press.
48. Kingdom, John, Fairclough, Paul. (2014). *Government and Politics in Britain*, Polity; 4th edition.
49. Levinson, Sanford. (2006). *Our Undemocratic Constitution: Where the Constitution Goes Wrong*, Oxford University Press; 1st edition.
50. Locke, John (1997), *Two Treatises of Government*, Edited with an Introduction and Notes by Peter Laslett, Cambridge: Cambridge University Press.
51. Nasstrom, S. (2007), *The Legitimacy of the People*, Sage Publication Com.
52. Norton, Philip. (2013). *Parliament in British Politics*, Bloomsbury Academic.
53. Raadt, J. (2009), *Contested Constitution- Legitimacy of Constitution Making & Constitutional Conflict in Central Europe*, Sage Publication Com.
54. Rush, Michael. (2005). *Parliament Today*, Manchester University Press.
55. Russell, Meg. (2013). *The Contemporary House of Lords: Westminster Bicameralism Revived*, OUP Oxford.
56. Sartori, Giovanni. (1997). *Comparative Constitutional Engineering: An Inquiry into Structures, Incentives, and Outcomes*, Palgrave Macmillan; 2Rev Ed edition.
57. Smith, Adam. (2005). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, US, The Pennsylvania State University.
58. Todd, Tom (1999) *Unicameral or Bicameral State Legislatures*, Minnesota House of Representatives.
59. Turpin, Colin, Tomkins, Adam. (2011). *British Government and the Constitution (Text and Materials)*, Cambridge University Press.
60. Wallis, John Joseph. (2017). *On the Nature of Limits in the Concept of Limited Government*, University of Maryland and NBER This: "Regulation and Rule of Law Workshop" at the Hoover Institution on March 10. 2017.
61. Whittington, Keith E. (1999). *Whittington, Constitutional Construction: Divided Powers and Constitutional Meaning*, Harvard University Press.